

فریاد، گوهری ناشناخته



ژرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بخش فرهنگی هنری

قال الله تعالى: قل انما اعطاكم بوحدة ان تقوموا لله منى وفرادا
خدای تعالی در این کلام شریف، از سر منزل تاریخ طبیعت تا منتهای
سیر انسانیت را بیان کرده و بهترین موعظه‌هایی است که خدای
عالم از میان تمام مواعظ انتخاب فرموده و این يك کلمه را پیشنهاد
فرموده این کلمه تنها راه اصلاح در جهان است!

به بدرقه‌اش رفته بودیم؛ در بیکرانه ملت و در امت بدون ساحل غوطه می‌خوردیم؛

...

به پیشوازش آمده بودند سر از پا ناشناخته؛

ما به سوی قبله در پی‌اش روان بودیم و آنان از کعبه به استقبالش آمده

بودند:

شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا، فارابی، سهروردی، صدرالمؤمنین، سنائی، مولانا،
و آه، خدا چه می‌بینم؟ این حافظ است که به سمت جنازه‌اش می‌دود حافظی که
عمری از شیراز پا فراتر ننهاد، امروز در دامنه البرز کوه به پیشواز امام ما
آمده است!

خدایا! استقبال‌کنندگانش پیش از بدرقه‌کنندگانند.

سید رضی، کلینی، شیخ صدوق، خواجه نصیرالدین طوسی، علامه حلّی، علامه—
مجلسی، میرزای شیرازی، سید جمال‌الدین اسدآبادی، کاشف‌الغطاء، و... مدرس
با آن عصای چوبی و چقدر سر حال؛ این اولین باریست که مدرس احساس تنهائی
نمی‌کند. و خیل شهیدان راه تشیع و فضیلت با دسته‌های گلی از لاله‌ها، و آنسوتر
مطهری و بهشتی و رجائی و باهنر که پیشوازانندگان را به کنار می‌زنند و اشک
می‌ریزند و به پیشواز می‌آیند. آن بلندبالا کیست؟

آری عزالدین قسام است از فلسطین آمده با لباسی خونین و داغی به گسترده‌گی
مسجدالاقصی بر سینه. و دیگران و دیگران که چون امواج نور تاریخ الهی به
سمتش روان هستند. فلاسفه، عرفا، حکما، شعرا و سیاستمداران طاغوت‌ستیز.
خدایا! ستارگان درخشان تاریخ به پیشوازش آمده‌اند. به پشت‌سر نگاه می‌کنم.

چه می بینم؟! چه

دریای ملت و رود بی پایان امت به جای يك تابوت، هزاران هزار تابوت بردوش دارند. اهل عرفان به تشییع جنازه عرفا و اهل شعر به تشییع شعرا و اهل فلسفه به تشییع فلاسفه و اهل فقه به تشییع فقهاء و میلیون ها میلیون جوان در تشییع خمینی.

ای وای من، آیا امروز. برای تدفین کپکشان فقه، عرفان، حکمت، شعر و فلسفه چنین شتابنده ایم؟

خدایا! بازگشت همه به سوی تو حق است. اما چرا یکباره؟ چرا باید به دوری این خیل ستارگان تن دردهیم؟

خرد می ماند. به پیش می نگریم، گروهی تازه، همه جوان سبزپوش، با شاخه های لاله، با قامتی بلند، شتابنده، استوار، بی هراس، پرشور، به پیشواز جنازه امام ما می آیند.

اینان کیستند؟! اینان

جوانی بسیجی می گوید: اینها جوانان پنی هاشم اند.

راست می گوید. عباس پسر علی (ع) و برادر حسین (ع) در میان آنهاست. یکباره همه تاریخ علم و فلسفه و عرفان و فقه و سیاست به کنار می رود. این خیل عترت است که می آید و بر تارك آن سپاه نور سیدی، ذوالفقار علی (ع) بر دست و قرآن محمد (ص) بر سینه و تسابوت فاطمه (ع) بسر دوش، می درخشد.

پیشوازکنندگان و بدرقه کنندگان به هم می پیوندند و هردو رود به هم تلاقی می کنند؛ رایحه دل انگیز محمدی فضا را پر می کند؛ همه آرام می گیرند.

رود تاریخ او را بالای دست می گیرد و او فریاد بر می دارد:

«هل من ناصر ینصرنی؟»

آیا کسی به یاریم بر نمی خیزد؟

و این صدای خمینی بزرگ است که از آستانه تاریخ انقلاب اسلامی بگوش می رسد.

«وای بر این مملکت، وای بر این هیأت حاکمه، وای بر این دنیا، وای بر ما، وای بر این علمای ساکت، وای بر این نجف ساکت، این قم ساکت، این تهران ساکت، این مشهد ساکت. این سکوت مرگبار اسباب این می شود که زیر چکمه اسرائیل، به دست همین بهائی ها، این مملکت ما، این نوامیس ما پایمال بشود. وای بر این ما، وای بر این اسلام، وای بر این مسلمین. ای علما ساکت ننشینید. نگوئید الان مسلک شیخ رضوان الله علیه، والله شیخ اگر حالا بود تکلیفش این بود.»

امروز سکوت. همراهی با دستگاه جبار است. نکنید سکوت...۲

آن سکوت مرگبار چه بود که این دلاور را آنچنان به خشم آورد؟
«ان لم یکن لکم دین فکونوا احرارا فی دیناکم».

اگر دین ندارید پس حداقل در دنیای خویش آزادمرد باشید و این صدای حسین بن علی (ع) است که از عاشورا: در گوش تاریخ طنین افکن است. و چه شباهتی بین این دو فریاد و چه شباهتی بین این دو دلاور تاریخ، اما مگر طوفان خروشان خلق امانان می‌دهد تا به دو سوی زمان نظری بیافکنیم. از بام زمان به صحن زمین فرود می‌آئیم و پیام عزیز زمان را با صدای رهبر جوانان می‌شنویم و مگر خمینی جوان نبود (گرچه خودش. خود را پدر پیر قلمداد می‌کرد.) اما او جوان بود چه در ۶۳ سالگی، یعنی آغاز نهضت، و چه در ۸۸ سالگی چنانچه که حسین بن علی (ع) در عاشورا.

و از آن جمله مراسم عزاداری ائمه اطهار و به‌ویژه سید مظلومان و سرور شهیدان حضرت ابی‌عبدالله الحسین صلوات وافر الهی و انبیاء و ملائکه‌الله و صلحاء بر روح بزرگ حماسی او باد هیچوقت غفلت نکنید. و بدانند آنچه دستور ائمه علیهم‌السلام برای بزرگداشت این حماسه تاریخی اسلام است و آنچه لعن و نفرین بر ستمگران اهل بیت است تمام فریاد قهرمانانه ملت‌هاست بر سردمداران ستم‌پیشه، در طول تاریخ الی الابد. و می‌دانید که لعن و نفرین و فریاد از بیداد بنی‌امیه لعنت‌الله علیهم با آن که انسان منقرض و به‌جهنم رهسپار شده‌اند، فریاد بر ستمگران جهان زنده نگه‌داشتن این فریاد ستم‌شکن است و لازم است در نوحه‌ها و اشعار مرثیه و اشعار ثنا از ائمه حقی علیهم‌السلام‌الله به‌طور کوبنده فجایع و ستمگری‌های ستمگران هر عصر و مصر یادآوری شوند. و در این عصر که عصر مظلومیت جهان اسلام به‌دست امریکا و شوروی و سایر وابستگان به آنان، و از آن جمله آل‌سمود این خائنین به حرم بزرگ الهی لعنت‌الله. و ملائکه و رسله علیهم است، به‌طور کوبنده یادآوری و لعن و نفرین شود...۲

و چه نیکو زمانه‌اش را می‌شناخت: عصر مظلومیت جهان اسلام، عصر خواب‌آلودگی، عصر بی‌خبری با وجود تمام رسانه‌های گروهی، عصر مدهوشی، و چه درمانی برای این عصر به‌جز فریادگری علیه ستم می‌توان یافت:

فریاد: واژه مقدس عاشورا؛

فریاد: جوانه پرواز؛

فریاد: دروازه رهائی؛

نفس در سینه می‌ماند، به پای حافظ شیراز می‌افتم و در مساتم خود اشک می‌ریزم؛

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است
دلم هوای تو کردست این چه بیدادست
خلیده خار به چشم و تنیده تار به دل
بیاز باده که بنیاد عمر بر بادست
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
سپید موی و سیه تاج و سرخ فریادست
کجا شد آن یل آزاده‌ای که میگفتی؟

ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزادست
دیگر خمینی را سالخورده نمی‌بینم، بلکه جوانی دل‌آور را در پیش روی نظاره می‌کنم که به جوانان اهل بهشت می‌پیوندد از صحیفه انقلابش، یعنی وصیت‌نامه‌اش فاصله می‌گیرم و به پیام معروف حج او گوش فرا می‌دهم:
... ما بر این مطلب پافشاری و اصرار می‌کنیم که مسلمانان، حداقل در خانه خدا و حرم امن الهی خود را از تمامی قید و بندهای ظالمان آزاد ببینند و در يك مانور بزرگ از چیزی که از آن متنفرند اعلام برائت کنند و از هر وسیله‌ی برای رهایی خود استفاده نمایند، حکومت آل‌سعود مسئولیت کنترل زائران خانه خدا را به‌عهده گرفته است و اینجاست که با اطمینان می‌گوئیم که حادثه مکه جدای از سیاست اصولی جهان‌خواران در قلع و قمع مسلمانان آزاد نیست. ما با اعلام برائت از مشرکین، تصمیم بر آزادی انرژی متراکم جهان اسلام داشته و داریم و به یاری خداوند بزرگ و با دست فرزندان قرآن، روزی این کار صورت خواهد گرفت و انشاءالله روزی همه مسلمانان و دردمندان علیه ظالمین جهان فریاد زنند و اثبات کنند که ابرقدرتها و نوکران و چیره‌خوارانشان از منفورترین موجودات جهان هستند.»^۹

و باز این فریاد اوست که از عاشورا تا قیامت زمان را می‌شکافد:

«جنگ ما جنگ حق و باطل بود و تمام شدنی نیست.

جنگ ما جنگ فقر و غنا بود.

جنگ ما جنگ ایمان و رذالت بود و این جنگ از آدم تا ختم زندگی

وجود دارد.»^۵

چه رازی در این سخنان نهفته است؟ این سخنان از کیست؟ به خود باز می‌

گردیم، در جماعت بیکرانه، دریا می‌شویم و در پرتو رخشان او به‌جوش می‌آئیم و باز به‌سراغ صحیفه انقلابش می‌رویم:

«اگر نبود دست توانای خداوند امکان نداشت يك جمعیت ۳۶ میلیونی با آن تبلیغات ضد اسلامی و ضد روحانی خصوصاً در این صد سال اخیر، و با آن تفرقه‌افکنی‌های بی‌حساب قلمداران و زبان‌مردان در مطبوعات و سخنرانی‌ها و مجالس و محافل ضد اسلامی و ضد ملی به صورت ملیت و آن همه شعرها و بذله‌گوئی‌ها و آن همه مراکز عیاشی و فحشاء و قمار و مسکرات و مواد مخدره که همه و همه برای کشیدن نسل جوان فعال که باید در راه پیشرفت و تعالیم و ترقی میهن عزیز خود فعالیت نمایند به فساد و بی‌تفاوتی در پیشامدهای خائنانه‌ای که به دست شاه فاسد و پدر بی‌فرهنگش و دولت‌ها و مجالس فرمایشی که از طرف سفارتخانه‌های قدرتمندان بر ملت تحمیل می‌شد، و از همه بدتر وضع دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها و مراکز آموزشی که مقدرات کشور به دست آنها سپرده می‌شد یا به‌کار گرفتن معلمان و استادان غرب‌زده یا شرق‌زده صددرصد مخالف اسلام و فرهنگ اسلامی بلکه ملی صحیح با نام ملیت و ملی‌گرایی گرچه در بین آنان مردان متعهد و دلسوز بودند لکن با اقلیت فاحش آنان و در تنگنا قرار دادنشان کار مثبتی نمی‌توانستند انجام دهند. و با این همه و ده‌ها مسائل دیگر از آن جمله به انزوا و عزلت کشیدن روحانیان و بسا قدرت تبلیغات. به‌انحراف فکری کشیدن بسیاری از آنان، ممکن نبود این ملت با این وضعیت یکپارچه قیام کند و در سرتاسر کشور با ایده واحد و فریاد الله‌اکبر و فداکاری‌های حیرت‌آور و معجزه‌آسا تمام قدرت‌های داخل و خارج را کنار زده و خود مقدرات کشور را به‌دست گیرد.»

فریاد، جلوه‌ راستین جوانی

معمولاً انسان در جوانسالی آرمانها و آرزوهای بلند بالایی دارد؛ و به‌دور از غم نان و آب و فرزند و مقام، شاهین آرزوهایش در دشت خیال به پرواز در می‌آید و جهان را درمی‌نوردد؛ و برای هرچیز و ناچیز طرحی نو می‌ریزد؛ و دنیائی دیگر را در پهنه تخیلات ترسیم می‌کند؛ بر ناروائی می‌خروشد و بر سر هر بیدادگری فریاد برمی‌آورد؛ نابسامان را درهم می‌ریزد و ناگواریها را بدور می‌اندازد. و آنگاه که سر و کله سر پناه و جایگاه اجتماعی و آتیه فرزندان پیدا می‌شود، يك يك آرمانها، آرزوها به‌خروش می‌رسند، بلکه آرمانها به تاراج می‌روند و دنیای کوچک من و تو جای خویش را به جهان بی‌انتهای آرمائی می‌بخشد. و روز به روز فاصله آرمانها و رؤیاهای زیبا، با آنچه آنرا زندگی حساب شده می‌خوانند زیاد و زیادتر می‌شود. تا جایی که جامعه همان جوان پرشور و طرح‌پرداز دیروزی را انسانی جاافتاده و پخته قلمداد می‌کند. - (عجا

افتاده» یعنی کسی که از آن آسمان بلند آرمانی به دنیای خاکی سقوط کرده است. و «پخته» یعنی آرمان‌ها و آرزوهای له‌شده بلکه گندیده که حتی به‌کار تقویت خاکپای نهالان نورس نیز نمی‌خورد که خود آفتی است و ازین دست کم نیستند. نگاه کنید به انقلابی‌های دیروز جهان و روشنفکران امروز که تعدادشان بی‌شمار است و آنچه که به‌نسل‌های بعدی می‌دهند جز یأس و وازدگی نیست) – او دیگر حرفهای درشت و ناشدنی نمی‌زند و دیگر تیشه بر ریشه بیداد نمی‌کوبد. بلکه سر بر آستان داد هم نمی‌ساید. چرا که نه دستی برای کوفتن دارد و نه گردنی برای افراشتن و اگر او را چیزی مانده باشد دستی است برای گدائی. او دیگر مایه زحمت متعجران و ثبات‌طلبان نیست و سرش بکار خویش است و کلاهش را می‌گیرد که باد نبرد.

و بدین‌صورت است که او را عاقله‌مرد یا عاقله‌زن می‌گویند، یعنی که حد و حدود طاغوت را مراعات می‌کند. و عافیت‌جویان و عافیت‌طلبان از دست او در امانند و سرش به‌کار خویش است و نه نائی دارد که نوائی سر دهد و نه پایی که به‌کوئی رود. و به‌همین جهت در اداره‌ای، شرکتی، مزرعه‌ای، کارخانه‌ای، می‌افتد و او را جاافتاده می‌گویند؛ یعنی که اهل دنیا! بیمی از او به‌دل راه ندهید؛ احترامش کنید؛ با او مشورت کنید؛ او با شماست؛ از شماست؛ شما را می‌فهمد؛ نانش دهید؛ جایش دهید؛ او نیز چون شما بر فرشی از آرمسانهای جوانی نشسته است؛ خطری نیست؛ اما خاطره‌ای شاید.

و آن‌زمان که پیری سر می‌رسد حتی همان جایگاه میان‌سال‌ها را نیز از او می‌گیرند. و او می‌ماند با تلاش مایوسانه تا شاید ملك و ملكی از دست رفته را از فرزندان و میانسالان باز ستاند و شاید بودن را در گستره يك ولايت یا در پهنه يك مزرعه یا يك شرکت یا حتی يك خانه و در میان چند فرزند و نوه و نتیجه حفظ نماید. حتی حاضر است خاطرات جوانسالی و سرمایه میانسال را نیز بفروشد تا جایگاه كوچك و تاریک پیری را نگاهبان باشد، که نمی‌شود. چرا که جهان را جوانان می‌سازند و جاافتادگان می‌بازند؛ که جاافتادگان جوانان را نمی‌پسندند که ستیزنده و فریادگرند و پیرانی را که بوی مرگ می‌دهند و بسا چنگ و دندان به‌خاک چسبیده‌اند خوش ندارند. و این قصه قرن‌ها و قرن‌ها تاریخ بشری است؛ و بلکه ماجرای تلخ انقلابات بشری یا پیشقراولان‌شان. اما، انقلابات الهی حکایتی دیگر دارند و پیشتازانش قصه‌ای دیگرند. چنانچه انقلاب اسلامی و رهبرش خمینی جاوید، او هرگز از قله آرمانی جوانی سرازیر نشد بلکه چون معلمین راستینش انبیا و اولیا از قله چهل‌سالگی به پرواز درآمد گرچه به‌حکم نظام خلقت جسمش به فرسودگی و پیری گرائید، که نگرائید – به‌گزارش

پزشکانش نظری بدوزید - او جوان اندیشید، جوان خروشید و در اوج جوانی به پرواز درآمد.

«با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا از خدمت خواهران و برادران مرخص و به سوی جایگاه ابدی سفر می‌کنم...»^۷

دلاوری، دست بازی، آرمانخواهی، فریادگری علیه بیداد، مشق‌ورزی، ناشکیبی، سختی‌ناشناس و رنج‌ناپاوری از ویژگی‌هایی بود که تا واپسین دم با او بود. «خمینی» تا مرگ، «که هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق» به‌سراشیبی میانسالی پای ننهاد؛ به‌همین دلیل او را جاقفاده قلمداد نکردند، او هرگز تاریخ راهوار آرمان الهی را با جغرافیای ماندن معاوضه نکرد.

او راه جلال و جمال و پست و مقام را به‌خوبی می‌شناخت؛ چنانچه جدش علی (ع) می‌شناخت؛ اما هرگز آنرا طلب نکرد. او پیش از نیم‌قرن فریاد بود.

او در یستر مرگ نیز جوانی پر شور و آرمانخواه را می‌نمود.

آیا چنین نیست که اهل بهشت همه از جوانان هستند؟

آیا جز بلندپروازان و سبکبالان را در بهشت جانیست؟

آیا خزندگان مقدس‌مآب یا چرندگان روشنفکر نما را در بهشت راهی هست؟

«... شما را نصیحت پدران می‌کنم که سعی کنید تنها خدا را در نظر بگیرید و تحت تأثیر مقدس‌نماها و آخوندهای بیسواد واقع نشوید. چرا که اگر بنا است با اعلام و نشر حکم خدا به‌مقام و موقعیت‌مان نزد مقدس‌نماهای احمق و آخوندهای بیسواد صدمه‌ای بخورد، بگذار هرچه بیشتر بخورد...»^۸

«... و با کمال تأسف نویسندگان به‌اصطلاح روشنفکر که به سوی یکی از دو قطب گرایش دارند به جای آن‌که در فکر استقلال و آزادی کشور و ملت خود باشند، خودخواهی‌ها و فرصت‌طلبی‌ها و انحصارجویی‌ها به انسان مجال نمی‌دهد که لحظه‌ای تفکر نمایند و مصالح کشور و ملت خود را در نظر بگیرند و مقایسه بین آزادی و استقلال را در این جمهوری با رژیم ستمگر سابق نمایند و زندگی شرافتمندانه ارزنده‌ای را توأم با بعض‌آنچه را که از دست داده‌اند که رفاه و عیش‌زدگی است با آنچه از رژیم ستمشاهی دریافت می‌کردند توأم‌با وابستگی و نوکرآبسی و ثناخوانی و مداحی از چرتومه‌های فساد و معادن ظلم و فحشاء بسنجند و از تهمت‌ها و نارواها به این جمهوری تازه تولدیافته دست بکشند...»^۹

راستی چرا امام خمینی دست به‌عصا راه نمی‌رفت؟ گرچه به‌لحاظ بیماری و

فرسودگی جسمش، چندگامی عصا به دست گرفت، و تازه این عصا بود که به او تکیه زد. چه می‌گوییم؟ این جهان اسلام بود، و بلکه جهان محرومین و مستضعفین، که بر او تکیه نمود و برخاست. و چه تعبیر نارسائی بود به جوان بنی‌هاشم پیر جماران گفتن. و چه اشتباهی بود که هم‌سن و سالانش و شاید کوچکترها از او انتظار داشتند. تا او را آرام و آرام بر کرسی امارت ببینند و سازشکار برای نشستن و ماندن. در حالی که او تیزروی بی‌شکیب بود؛ حتی یکبار نیز درنگ نکرد. او در بیانیه پذیرش قطعنامه ۵۹۸ چنین می‌گوید:

«همه باید از مرداب و باتلاق سکوت و سکونی که کارگزاران سیاست آمریکا و شوروی بر آن تخم مرگ و اسارت پاشیده‌اند به درآئیم و به سوی دریائی که زمزم از آن جوشیده است روانه شویم و پرده کعبه و حریم خدا را که به دست نامحرمان نجس آمریکا و آمریکازاده‌ها آلوده شده است با اشک چشم خویش شست‌وشو دهیم.» ۱۰۰

او سالکی بود بی‌شکیب و با شتابی درخور جوانی زمان را درمی‌نوردید و همواره زمانه بود که از او واپس می‌ماند. راستی این شعر از یک پیردل ۸۸ ساله است!؟
من به حال لب‌ت ای دوست گسرفتار شدم
چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم
فارغ از خود شدم و کوس انسال‌الحق بزدم
همچو منصور خریدار سر دار شدم

خمینی تا آخرین منزل به آنچه آنرا وجاهت این جهانی می‌خوانند پشت‌پا زد؛
گرچه خدایش صدچندان داد؛
غم دلدار فکندست به جانم شوری
که به جان آدمم و شهره بازار شدم
در میخانه گشائید به رویم شب و روز
که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم

و هم او بود که جوان بود و جوان زیست و خواهد بود در بهشت بود و خواهد بود، به تفسیر خودش. و این مانیم که مانده‌ایم؛ با کوله‌باری از آنچه او در راه نهاد و ما آنرا به‌کار نستیم و این غفلت که پیرمان کرد.
و ما مانده‌ایم با باری بر زمین مانده از تملل‌های خویش، و از سرگشتگی‌ها، که باز او به دادمان می‌رسد، و وصیت‌نامه او. که به قول خودش «هرچند تکراری»؛
چرا که غفلت ما مکررست ولی او نامکرر. در وصیت‌نامه‌اش جستجوگریم، که

سفارش تازه‌ای، که هم‌اکنون تازه است. در حالی که همه را قبلاً گفته است. به ضمیمه نگاه می‌کنیم، گویا سخنی تازه دارد:

«من در طول مدت نهضت و انقلاب به واسطه سالوس و اسلام‌نمائی بعضی افراد ذکری از آنان کرده و تمجیدی نموده‌ام که بعد فهمیدم از دغل‌پازی آنان اغفال شده‌ام...»

آیا «خمینی» نیز اغفال می‌شود. اما نه. او قصاص قبل از جنایت نکرده بود؛ گرچه او در ده‌سال پیش به یک خبرنگار همین را گفته بود.

سؤال: آیا هرگز در مورد چیزی اشتباه کرده‌اید؟

جواب: فقط محمد رسول‌الله و دیگر پیامبران و ائمه اشتباه نمی‌کردند، هرکس دیگری اشتباه می‌کند.^{۱۱}

باز به جستجو در وصیت‌نامه‌اش می‌پردازیم. تاریخ نگارش آن نظرمان را جلب می‌کند، ۲۶ بهمن ۱۳۶۱. گرچه در پنج سال پس از آن توسط خودش مورد اصلاح قرار گرفت. اما به‌رحال آنچه ما به‌عنوان وصیت‌نامه در پیش روی داریم به همان تاریخ است. و چه فرق می‌کند که در چه زمان نگارش شده باشد؛ مگر تاریخ نزول قرآن از قدر و منزلت آن می‌کاهد؟ یا تاریخ نگارش نهج‌البلاغه تأثیری در شان آن می‌گذارد؟ و مگر کلام خمینی چیزی به‌جز قرآن و نهج‌البلاغه و صحیفه سجادیه بود؟

و «کتاب‌الله و عترتی...» که آغاز وصیت‌نامه است که آن نیز کلام محمد(ص) بود، اما مهجور مانده؛ و امام که آنرا به صحنه کشید و معجزه آفرید؛ و آب حیات که نشانمان داد و حوض کوثر که هرکس می‌تواند از آن جرعه‌ای بنوشد یا قطره‌ای از آن باشد. و باز به جستجوی فرهنگ خمینی می‌پردازیم، که فرهنگ ناب محمدی است از اسلام ناب محمدی - اصطلاحی که در وصیت‌نامه نیست و در این اواخر زیاد به‌کار می‌گرفت - و فرهنگ عاشورا که به آن دل بسته بود یا وابسته.

اما نه، او به‌عاشورا پیوسته بود؛ چرا که پس از قرن‌ها به‌فریاد عاشورا، یعنی حسین (ع) لبیک گفته بود؛ و فرهنگ خمینی نیز فرهنگ عاشورا بود، یا تمام ویژگی‌هایش.

و مگر فرهنگ عاشورا فرهنگ فریاد تاریخ علیه ظلم نیست که هنوز سارتر از هر صدا در گوش جهان می‌خروشد.

پس خمینی فریاد تاریخ یا تاریخ فریاد محرومان و مستضعفان است. و این ویژگی است که «خمینی» را از دیگر ستارگان علم، فقه، فلسفه، عرفان، شعر

و سیاست و حکمت درخشانتر نموده است؛ چنانچه حسین بن علی (ع) را در میان-
اثنه (ع).

«شکی نیست که این آوای الله اکبر است. این همان فریاد ملت ماست که در ایران شاه را و در بیت المقدس غاصبین را به نومییدی گشاند. و این تحقق همان شمار برائت است که ملت فلسطین در تظاهرات حج دوشادوش خواهران و برادران ایرانی خود فریاد رسای آزادی قدس را سر داد و مرگ بر آمریکا و شوروی و اسرائیل گفت.» ۱۲

و بدینسان بود که خمینی از کشف اسرار تا کشف ابرار درنگی بود از اتصال دو جویبار «کتاب الله و عترتی و اهل بیته» که فریادی راهگشا بر کاروان محرومان و مستضعفان تاریخ، و نهیبی هراسناک بر خیل دزدان و چپاولگران تاریخ، که اگر فریاد عاشورا را از او بگیریم، او را در حد علامه‌ها، فقها، عرفا، زهاد، فضلا و سیاستمداران تنزل داده‌ایم، که مبادمان؛ گرچه آنها ستارگان درخشان آسمان تاریخ بشری هستند، اما خمینی خورشید آن آسمان است. به وصیت‌نامه‌اش رجوع می‌کنم تا از غم غربتمان بکاهد.

«و ما مکرر دیدیم که زنان بزرگواری زینب‌گونه - علیها سلام الله - فریاد می‌زنند که فرزندان خود را از دست داده و در راه خدای تعالی و اسلام عزیز از همه چیز خود گذشته و مفتخرند به این امر. و می‌دانند آنچه به دست آورده‌اند بالاتر از جنات نعیم است، چه رسد به متاع ناچیز دنیا...»

چقدر در فرهنگ او این واژه فریاد قداست یافت و این گوهر فراموش شده چسان در فرهنگ او بارور شد و تمامی ارج و منزلت امر به معروف و نهی از منکر را پندیرا گردید. و در فرهنگ او، سخن مدهمی همین حقیقت بود، انسان که گفت:

«خفته را خفته کی کند بیدار؟» و اگر به‌جز این می‌بود باید مردم از دیدار که نه، بلکه کتاب و کتابها پند می‌گرفتند که نگرفتند. تا آنکه بیداردلی آمد و مهر دلها را شکست و جهانی جوان پرورید که باید پاسش داشت و فریاد اسرافیلی هزاران هزار زینب است که مارا به‌خود می‌آورد: «خمینی. خمینی تا انقلاب مهدی راهت ادامه دارد».

و صدای شکستن لاک و مهر وصیت‌نامه اوست که در گوشمان می‌نشیند؛ و چه زمانی است آنزمان که مهر دلهای ما شکسته شود؟ تا از کوثر و صایای او سیراب شویم.

خودیابی، کلید استقلال

« دو وصیت به همه آن است که با یاد خدای متعال به سوی خودشناسی و خودکفائی و استقلال با همه ابعادش به پیش. و بی تردید دست خدا با شماست اگر شما در خدمت او باشید و برای ترقی و تعالی کشور اسلامی به روح تعاون ادامه دهید... ۱۳ »

خودیگانگی، آغاز بردگی

« از جمله نقشه‌ها که مع‌الاسف تأثیر بزرگی در کشورها و کشور عزیزمان گذاشت و آثار آن باز تا حد زیادی به‌جا مانده بیگانه نمودن کشورهای استعمارزده از خویش و ضربده و شرقزده نمودن آنان است به طوری که خود را و فرهنگ و قدرت خود را هیچ گرفته و غرب و شرق دو قطب قدرتمند را نژاد برتر و فرهنگ آنان را والاتر و آن دو قدرت را قبله‌گاه عالم دانستند... »

و سرنوشت خود و کشورهای خود را به دست آنان سپرده و چشم و گوش بسته مطیع فرمان هستیم و این پوچی و تهی مغزی مصنوعی موجب شده که در هیچ امری به فکر و دانش خود اتکام نکنیم و کورکورانه از شرق و غرب تقلید نمائیم. بلکه از فرهنگ و ادب و صنعت و ابتکار اگر داشتیم، نویسندگان و گویندگان غرب و شرقزده بی‌فرهنگ آنها را به یاد انتقاد و مسخره گرفته و فکر و قدرت بومی ما را سرکوب و مایوس نموده و می‌نمایند و رسوم و آداب اجنبی را هر چند مبتذل و مفتضح باشد با عمل و گفتار و نوشتار ترویج کرده و با مسداحی و ثناخوانی آنها را به‌خورد ملت‌ها داده و می‌دهند... »

باید هشیار و بیدار و مراقب باشید که سیاست‌بازان پیوسته به غرب و شرق با وسوسه‌های شیطانی شما را به سوی این چپاولگران بین‌المللی نکشند و با اراده مصمم و فعالیت و پشتکار خود به‌رفع وابستگی‌ها قیام کنید و بدانید که نژاد آریا و عرب از نژاد اروپا و آمریکا و شوروی کم ندارد و اگر خودی، خود را بیابد و یأس را از خود دور کند و چشمداشت به‌غیر خود نداشته باشد در درازمدت قدرت همه کار و ساختن همه چیز را دارد... ۱۴ »

نژادپرستی مخالف اسلام

« دو نیز ملت‌ها را دعوت به وحدت کنند و از نژادپرستی که مخالف دستور اسلام است پرهیزند و با برادران ایمانی خود در هر کشوری و با هر نژادی که هستند دست برادری دهند که اسلام بزرگ آنان را برادر-خوانده و اگر این برادری ایمانی با همت دولت‌ها و ملت‌ها و با تأیید خداوند متعال روزی تحقق یابد خواهید دید که بزرگترین قدرت جهان-

تلاش برای جبران عقب‌ماندگی علمی و صنعتی، بدون وابستگی
... و هم در اینجا باید بیافزایم که احتیاج ما پس از این همه عقب-
ماندگی مصنوعی به صنعت‌های بزرگ کشورهای خارجی، حقیقتی است
انکارناپذیر و این به آن معنی نیست که ما باید در علوم پیشرفته به یکی
از دو قطب وابسته شویم.»

سپاسگزاری از متخصصین

... و بر دولت‌ها و دست اندرکاران است چه در نسل حاضر و چه در
نسل‌های آینده که از متخصصین خود قدردانی کنند و آنان را با کمک‌های
مادی و معنوی تشویق به کار نمایند...»

انزوای روحانیت آغاز استعمار

«از نقشه‌های شیطانی قدرت‌های بزرگ استعمار و استعمارگر که سال-
های طولانی در دست اجرا است و در کشور ایران از زمان رضاخان اوج
گرفت و در زمان محمدرضا دنباله‌گیری شد با روش‌های مختلف به انزوا
کشاندن روحانیت است که در زمان رضاخان با فشار و سرکوبی و خلع
لباس و حبس و تبعید و هتک حرمت و اعدام و امثال این و در زمان
محمدرضا با نقشه و روش‌های دیگر یکی از آنها ایجاد عداوت بین
دانشگاهیان و روحانیان بود که تبلیغات وسیعی در این زمینه شد... ۱۷»

مراکز تعلیم و تربیت و سرنوشت کشور

... و از توطئه‌های بزرگ آنان که اشاره شد و کرارا تذکر داده‌ام
به دست گرفتن مراکز تعلیم و تربیت خصوصاً دانشگاه‌هاست که مقدرات
کشورها در دست محصولات آنها است...»
... نقشه آنان برداشتن روحانیون از سر راه و منزوی کردن آنان
است... ۱۸»

پاکسازی دانشگاه‌ها و نجات کشور

... بر همه لازم است به متصدیان کمک کنیم و برای همیشه نگذاریم
دانشگاه‌ها به انحراف کشیده شوند و هر جا انحرافی به چشم خورد با اقدام
سریع به رفع آن بکوشیم و این امر حیاتی باید در مرحله اول بسا دست
پرتوان خود جوانان دانشگاه‌ها و دانشسراها انجام گیرد که نجات دانشگاه
از انحراف، نجات کشور و ملت است... ۱۹»

جوانان، پاسدار سلامت دانشگاهها

«از امور بسیار با اهمیت و سرنوشت‌ساز مسئله مراکز تعلیم و تربیت از کودکان تا دانشگاه‌هاست که به واسطه اهمیت فوق‌العاده‌اش تکرار نموده و با اشاره می‌گذرم باید ملت غارت شده بدانند که در نیم قرن اخیر آنچه به ایران و اسلام ضربه مهلك زده است قسمت عمده‌اش از دانشگاه‌ها بوده است...»

... و وصیت اینجانب به جوانان عزیز دانشسراها و دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها آن است که خودشان شجاعانه در مقابل انحرافات قیام نمایند تا استقلال و آزادی خود و کشور و ملت خودشان مصون باشد.»

اما مگر این مجال را توان بازگو کردن دیدگاههای فرهنگی و تربیتی این معلم بزرگ هست؟

حتی نمی‌توانیم سیری شتابزده بر وصایای او داشته‌باشیم و ناچار بریده‌بریده بخش‌هایی را برگزیدیم که هرکدام انگیزه ایجاد مؤسسه‌ای پژوهشی یا موضوع کتاب و کتابهایی گردد.

و همین اندک اشاره را نیز در باب تبلیغات، رادیو تلویزیون و رسانه‌ها، حقوق محرومان و مستضعفان، باورها و علائق اقتصادی و اصلاح و گسترش حوزه‌های علوم دینی و امر قضاوت و تاریخ آگاهی و... نتوانستیم به انجام برسانیم که هنوز اندر خم يك كوچه‌ایم.

و به عنوان حسن‌ختم، که تازه آغاز راهست، از کلام گوهریار او مسد می‌گیریم به امید آنکه خدا توفیقمان دهد تا شاید به سهم خود بتوانیم گامی هرچند کوتاه در نشر و گسترش اندیشه‌ها و آرمانهای این معلم بزرگ برداریم.

انشاءالله

«ما مفتخریم که پیرو مذهبی هستیم که رسول خدا مؤسس آن به امر خداوند تعالی بوده و امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب این بنده رها شده از تمام قیود، مأمور رهاکردن بشر از تمام اغلال و بردگی‌ها است.

ما مفتخریم که کتاب نهج‌البلاغه که بعد از قرآن بزرگترین دستور زندگی مادی و معنوی و بالاترین کتاب رهایی‌بخش بشر است و دستورات معنوی و حکومتی آن بالاترین راه نجات امت از امام معصوم ما است...» ۲۰

و به جز آنچه مفاخر و افتخارات که افتخار ما نیز هست ما هم مباحثات می‌کنیم به اینکه در میان مردمی به بدرقه‌اش می‌رویم که درباره ایشان چنین گفته است: «من با جرأت مدعی هستم که ملت ایران و توده میلیونی آن در عصر حاضر بهتر از ملت حجاز در عهد رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و در کوفه و

عراق در عهد امیرالمؤمنین و حسین بن علی صلوات الله و سلامه علیهما
می‌باشند. ۲۱
خمینی، خمینی، تا انقلاب مهدی، راهت ادامه دارد.

□ مهدی گلبر



- ۱- از اولین بیانیه حضرت امام در شروع نهضت به سال ۱۳۶۳ ه. ق.
- ۲- از بیانات امام خمینی در تاریخ ۴۱/۱/۱۵.
- ۳- از وصیت‌نامه حضرت امام.
- ۴- از پیام امام در تاریخ ۶۷/۴/۲۹.
- ۵- از پیام امام در تاریخ ۶۷/۱۲/۳.
- ۶- از وصیت‌نامه حضرت امام بند ۱.
- ۷- از آخرین سطور وصیت‌نامه امام.
- ۸- از پاسخ حضرت امام به حجة الاسلام قدیری در تاریخ ۶۷/۲/۲.
- ۹- از بند ۶ وصیت‌نامه حضرت امام.
- ۱۰- از پیام حضرت امام در تاریخ ۶۷/۴/۲۹.
- ۱۱- مصاحبه امام با خبرنگار مجله تایم در تاریخ ۵۸/۱۰/۱۵.
- ۱۲- از پیام مهم امام در تاریخ ۶۷/۴/۲۹.
- ۱۳ تا ۱۹ تمام نقل قولها از وصیت‌نامه حضرت امام است.
- ۲۰- از پیشگفتار وصیت‌نامه حضرت امام.
- ۲۱- از وصیت‌نامه حضرت امام.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی